



خدامراد سلیمیان

به این مهم جامعه عمل بپوشانند و اگر یکی از آنها چنین کرد، بر دیگران است تا از او حمایت و پیروی کنند. عده‌ای دیگر بر این گمانند که برپایی حکومت اسلامی، از ویژگی‌های پیشوای معصوم علیه السلام بوده، دیگران را در این عرصه، نه فقط توانی نیست؛ که مجالی هم نیست، از اینرو نمی‌توان در دوران غیبت، حکومت اسلامی تشکیل داد.

پیش از ورود به بحث، لازم است مقدمه‌ای کوتاه را یادآور شویم:

یکی از بحث‌های حساس، مهم و اساسی مربوط به دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام بحث حاکمیت اسلامی در این دوران است. در این باره، میان اندیشوران شیعه، دو دیدگاه متفاوت پدید آمده است. برخی از فقیهان شیعه، عقیده دارند که تشکیل حکومت اسلامی در دوران غیبت کبرا، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این گروه، با بهره‌مندی از سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام بر این باورند که فقیهان عادل، باید پا پیش گذاشته،

زراره می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا وَفِي الْأُخْرَى لَا يُدْرِي أَيْنَ هُوَ يَشْهَدُ الْعَوَاسِمَ يَسْرِ النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ»^۳ همانا برای قائم دو غیبت است که در یکی از آنها [به خانواده اش] بر می گردد و در دیگری دانسته نیست کجا است. [هر سال] در مناسک حج حاضر می شود، مردم را می بیند، در حالی که مردم او را نمی بینند.»

امام صادق علیه السلام در روایتی به کوتاه و بلند بودن دو غیبت امام اشاره کرده است: «لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ؛ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ»^۴ برای قائم، دو غیبت است: یکی از آنها کوتاه مدت و دیگری دراز مدت. در غیبت نخست، جز شیعیان مخصوص،

همزمان با مطرح شدن اصل غیبت برای حضرت مهدی علیه السلام از طرف معصومین علیهم السلام در روایاتی غیبت حضرت مهدی علیه السلام به دو بخش کوتاه و بلند^۱ تقسیم می شود.^۲ که هر یک دارای ویژگیهای خاصی است. این مطلب با تعبیرهای متفاوتی در سخنان معصومین علیهم السلام به چشم می خورد:

۱. اگر چه امروزه از این دو غیبت با نامهای "غیبت صغری" و "غیبت کبری" یاد می شود، اما در بیان اندیشوران شیعه از آن با عنوانهایی چون "غیبت قصری" و "غیبت طولی" و مانند آن نیز یاد شده است. رک: الارشاد، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲. اما اینکه چرا چنین شده؟ باید توجه داشت اگر غیبت طولانی، یکباره رخ می نمود، ضربه سنگینی به پایگاه های مردمی و طرفداران امامت وارد می شد؛ زیرا مردم، پیش از آن با امام خود ارتباط داشتند و هر مشکلات به او رجوع می کردند؛ اگر ناگهان امام غایب می شد و مردم احساس می کردند دیگر به رهبر فکری و معنوی خود دسترسی ندارند، ممکن بود همه چیز از دست برود و آن جمع به تفرقه دچار شوند.

۳. الغيبة، نعمانی، مكتبة الصدوق، ص ۱۷۵، ح ۱۵.

۴. الکافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱،

برای غیبت طولانی بود و غیبت طولانی نیز مقدمه ظهور و حضور ظاهری آن حضرت در جامعه انسانی است.

غیبت صغرا، با ویژگیهای خاص خود، دورانی لازم و ضروری بود که به حکمت خداوند، در تاریخ شیعه رقم خورد، تا جامعه شیعی را به کامل‌ترین صورت ممکن مهیای فصلی تازه از زندگی بخود کند. از مهم‌ترین ویژگیهای این دوران، تعریف ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام در نیابت خاص است.

در دوره غیبت صغرا، حضرت مهدی علیه السلام به واسطه چهار نفر نایبان خاص خود با شیعیان در رابطه بود و امور آنان را سر و سامان می‌داد. این امور، افزون بر مسایل مالی، شامل مسائل عقیدتی و فقهی نیز می‌شد.

رابطه‌های میان آن حضرت و شیعیان، چهار نفر از اصحاب باسابقه و مورد اعتماد امامان پیشین بودند که یکی پس از دیگری این وظیفه مهم را

از جایگاه او کسی خبر ندارد و در دیگری جز خدمتکاران ویژه آن حضرت، کسی از مکانش، آگاه نیست.»

لازم به یادآوری است که آن حضرت در دوران پدر بزرگوار خویش نیز نوعی پنهان‌زیستی داشته است و به گونه‌ای نبوده که همگان بتوانند آن حضرت را ملاقات کنند. همین باعث شده است که برخی غیبت آن حضرت را از هنگام ولادت ایشان بدانند.^۱

غیبت صغرا

دوران غیبت صغرا که برخی آغاز آن را از همان ابتدای ولادت^۲ و برخی از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند، در واقع نوعی آماده‌سازی

۱. الارشاد، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. همان.

۳. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، موسسه معارف اسلامی، ص ۱۵۹، الکافی، شیخ کلینی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۳۴۱، الغیبة، نعمانی، مکتبه الصدوق، ص ۱۴۹.

«غیبت کبرا» و به بیان توقیع شریف «غیبت تامه»^۱ آغاز شد که تا امروز ادامه داشته و تا فرا رسیدن روز ظهور آن حضرت نیز ادامه خواهد یافت.

همان گونه که اشاره شد، از این دوران در روایات با «غیبت تامه» تعبیر شده و اصطلاح «غیبت کبرا» در روایات نیامده است؛ اگر چه در برخی روایات اشاره شده است که از دو غیبت حضرت، یکی کوتاه و دیگری دراز مدت است.

برخی ویژگیهای این غیبت که آن را از دوران نخست متفاوت می‌سازد، عبارت است از:

۱. طولانی بودن و نامعین بودن مدت این دوران: بر خلاف غیبت صغرا، این غیبت، زمانی طولانی را در بر خواهد گرفت.

بر عهده داشتند. آنان، به «نواب خاص» آن حضرت معروفند. این افراد، با وکیلان حضرت در دورترین نقاط شهرهای اسلامی در تماس بوده و نامه‌ها و خواسته‌های شیعیان را به محضر مقدس او می‌رساندند و در جواب، توقیعاتی از طرف آن حضرت صادر می‌شد.

نکته قابل توجه آنکه در این دوره، نه فقط شخص حضرت مهدی علیه السلام از دیده‌ها پنهان بود، بلکه بیشتر سفرای ایشان نیز به طور ناشناس و بدون آن که جلب توجه کنند، عمل می‌کردند. نیابت خاص، بدان سان بود که امام، شخص معین و مشخصی را نایب خود قرار دهد و به اسم و خصوصیات، او را معرفی کند. بر خلاف «نواب عام» که در غیبت کبرا مطرح می‌شود.

غیبت کبرا

با پایان یافتن دوران «غیبت صغرا» در سال ۳۲۹ ق. و رحلت چهارمین سفیر حضرت مهدی علیه السلام

۱. شاید مقصود از «غیبت تامه» این باشد که این پنهان‌زیستی که در دوران کوتاه مدت، با ارتباط مردم به واسطه نایبهای چهارگانه و نیز ملاقاتهای به صورت ناقص بود، با پایان یافتن نیابت خاص و نیز بسته شدن در ملاقات، تمام و کامل شد.

به گاه ظهور نزدیک‌تر می‌شود، بر شدت آن افزوده می‌شود.

۶. شدید شدن آزمایش‌های الهی: اگر چه از سنت‌های الهی در همه دورانها امتحان و آزمایش بندگان است؛ اما به دلیلهایی این امتحانها در دوران غیبت کبرا شدت بیش‌تری می‌یابد؛ به ویژه در آستانه ظهور، این امتحانها جدی‌تر می‌شود.

بنابراین، نیابت عام در جایگاه یکی از ویژگیهای دوران «غیبت کبرا» دارای اهمیت است.

حکومت از نگاه آموزه‌های اسلامی شکی نیست که حکومت یک ضرورت اجتماعی است. جامعه بشری از آن جهت که از افراد با منافع، علاقه‌ها و سلیقه‌های متعارض تشکیل شده است، به طور ضروری نیازمند حکومت است؛ زیرا نبود حکومت، سبب هرج و مرج و بی‌نظمی خواهد شد.

افزون بر آن، حکومت، در جایگاه اساسی‌ترین عنصر در تنظیم امور

۲. نامشخص بودن پایان آن: دوره غیبت کبرا محدود خواهد بود؛ اما پایان آن نامشخص است و جز خداوند، کسی از آن آگاهی ندارد.

۳. قطع ارتباط ظاهری با امام زمان عجل الله تعالی فرجه در این دوران: به گونه‌ای که ارتباط موجود در زمان غیبت صغرا در این دوران وجود نخواهد داشت.

۴. عام بودن نیابت در این دوران: بر خلاف دوران غیبت صغرا که ارتباط مردم با آن حضرت، از راه نواب خاص صورت می‌گرفت، در این دوران دیگر سفارت و نیابت خاص وجود ندارد و یگانه مرجع مردم، نایبان عام آن حضرت هستند، که با ملاکهایی که در روایات ذکر شده، قابل تشخیص است. در این دوران، مجتهدان جامع شرایط در جایگاه نایب عام، وظیفه اداره جامعه را بر عهده دارند.

۵. فراگیر شدن حاکمیت ستم و جور در زمین: از ویژگیهای مهم این دوران، گسترش ستم است، که هر چه

و فقدان حکومت است؛ زیرا حکومت - هرچند نامشروع و ناموجه - برخی نقصها و خللهای اجتماعی را می‌پوشاند و بخشی از نیازمندیهای مجتمع انسانی را تأمین می‌کند.

روشن است که حاکم نیکوکار، جامعه را به نیکیها و رستگاری هدایت خواهد کرد؛ بنابراین، دین ضمن اینکه حکومت را یک ضرورت اجتماعی پذیرفته است، بیش‌ترین تأکیدهای خود را بر شکل‌گیری حاکمیت انسانهای صالح بر مدار دین یادآور شده است.

حکومتی مرجعیت همه جانبه دین را در عرصه سیاست و اداره جامعه پذیرفته است که دولت و نهادهای گوناگون آن، خود را برابر آموزه‌ها و تعالیم دین و مذهب متعهد می‌دانند و سعی می‌کنند در تدابیر و تصمیمات و وضع قوانین و شیوه سلوک با مردم و نوع معیشت و تنظیم انواع روابط اجتماعی، دغدغه دین داشته باشند و در تمام این شئون حکومتی از تعالیم

جامعه و تضمین اجرای قوانین در پیشرفت مادی و معنوی جوامع، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ از اینرو، مسئله حکومت و اهمیت آن در میسان آموزه‌های دینی، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که انبوهی از روایات اسلامی، در این زمینه وارد شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در پاسخ به دیدگاه باطل خوارج که حکومت را فقط در محدوده مسئولیتهای خداوند می‌دانستند، فرمود: «... وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ...»^۱ ... و همانا مردم ناگزیرند از داشتن زمامدار؛ چه نیکوکار و چه بدکار...»

این فرمایش، ناظر به ضرورت وجود حکومت است و نشان می‌دهد در جامعه بشری اهمیت وجود حکومت، به اندازه‌ای است که حتی وجود حکومت غاصبانه و ولایت سیاسی نامشروع یک فرد ناصالح، بهتر از وضعیت هرج و مرج اجتماعی

۱. نهج البلاغه، امام علی علیه السلام خطبه ۴۰.

دینی الهام بگیرند و آنها را با دین موزون و هماهنگ کنند.^۱

واقعیت تاریخی آن است که پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به قبایل اطراف آن را به اسلام دعوت کرد و اتفاق و اتحادی به مرکزیت مدینه النبی به وجود آورد. هماره برداشت و تفسیر مسلمین از این واقعه چنین بوده است که پیامبر ﷺ در مدینه حکومت تشکیل داد و در کنار نبوت و وظایف تبلیغی و ارشادی، زعامت سیاسی مسلمین را نیز بر عهده داشت. این اقدام وی، ریشه در وحی و تعالیم الهی داشت و ولایت سیاسی پیامبر نشأت گرفته از تنفیذ و فرمان الهی بود؛ زیرا خداوند می فرماید: **﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾**^۲؛ «پیامبر به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است.»

و نیز می فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾^۳؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته است، داوری کنی.»

خداوند در این دو آیه، به پیامبر ﷺ ولایت بر مسلمین را عطا می کند و از او می خواهد بر طبق آنچه از قرآن به او آموخته است، میان مردم حکم کند. همچنین در آیات دیگر، - مانند این دو آیه زیر - از مسلمین می خواهد که از او اطاعت کنند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾^۴؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر را [نیز] اطاعت کنید.»

﴿فَلَا وَرَيْسَكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۵؛ «ولی چنین نیست؛ به

۳. نساء / ۱۰۵.

۴. همان / ۵۹.

۵. همان / ۶۵.

۱. ر.ک: حکومت اسلامی، احمد واعظی، ص ۳۰.

۲. احزاب / ۶.

امامت» معتقد است. اعتقاد شیعه در باب شأن و منزلت امامان معصوم علیهم السلام در ولایت سیاسی آنان بر امت خلاصه نمی‌شود و بسی فراتر از آن است. شیعه بر آن است که امامان معصوم علیهم السلام در همه شئون نبی اکرم صلی الله علیه و آله جز دریافت وحی تشریحی، وارث و نایب او هستند؛ بنابراین، امامان، افزون بر ولایت سیاسی، دارای ولایت معنوی و هدایت دینی جامعه و آموزگار حقایق دینی نیز هستند.

دیدگاه عالمان شیعی در باب ولایت سیاسی در عصر حضور امام معصوم، به طور کامل متحد و صریح و روشن است. شیعه به نظریه امامت معتقد است و ولایت امت را یکی از شئون امامت امام معصوم می‌داند. این مذهب برحق، کلیه حکومت‌هایی که با نادیده گرفتن این حق الهی تشکیل می‌شوند را غاصبانه و حکومت جور می‌داند. در این مبنا، عالمان شیعی اختلاف دیدگاهی ندارند؛ زیرا قوام و

پروردگارت قسم! که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را درباره آنچه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.»

بر اساس این تفسیر رایج و متعارف، اقدام مسلمانان صدر اسلام به تشکیل حکومت دینی، ریشه در دین و تعالیم آن دارد و اقدامی کاملاً دینی و مشروع است.^۱

اندیشه سیاسی شیعه

از آنچه گفته شد، می‌توان اندیشه سیاسی شیعه را در دو مقطع قابل بررسی دانست:

الف. مقطع حضور امام معصوم علیهم السلام

ب. دوران غیبت امام عصر علیه السلام
مقطع حضور امام معصوم علیه السلام
شیعه در باب ولایت سیاسی، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به «نظریه

۱. حکومت اسلامی، احمد واعظی، ص ۴۲.

میان آنان اختلاف نظرهایی وجود دارد.^۱

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، ویژگی‌هایی، این دوران را با قبل از آن متمایز ساخته است که مهم‌ترین آنها قطع ارتباط مردم با امام خویش است. در این دوران است که مسلمین از پیشوا و رهبرشان بریده، راهی به بهره‌برداری از گفتار و کردار آن حضرت ندارند؛ نماینده و سفیر خاصی نیست و از آن حضرت پیامی شنیده نمی‌شود و نامه و سفارشی از سوی آن حضرت - آن‌گونه که در دوران غیبت صغرا متداول بود - نمی‌بینند.^۲

بنابراین، می‌توان دیدگاه مدافعان "حکومت ولی فقیه" را در جایگاه اصلی مرفعی مورد پذیرش دانست.

ولایت فقیه

مسئله «ولایت فقیه» که پیشینه آن به آغاز فقه باز می‌گردد، یکی از

هویت شیعه با این اعتقاد گره خورده است. آنچه شایسته بحث و بررسی است، اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت است.

دوران غیبت امام عصر علیه السلام

اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت، به لحاظ وضوح و روشنی و اتفاق کلمه، برابر و هم‌طراز با اندیشه سیاسی شیعه در عصر حضور امام معصوم علیه السلام نیست. هیچ عالم شیعی، هرگز در زمینه ولایت سیاسی معصومان و امامت آنان تردید نمی‌کند؛ زیرا این تردید، به منزله خروج از تشیع است. امامت معصومان علیهم السلام نه صرفاً یک اتفاق نظر؛ بلکه جوهره تشیع است. پرسش آن است که آیا چنین اتفاق نظری در باب کیفیت ولایت سیاسی در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام وجود دارد؟

واقعیت آن است که چنین اتفاق نظری از همه جهات وجود ندارد؛ یعنی نمی‌توان یک قول مشخص و ثابت را به همه عالمان شیعی نسبت داد؛ زیرا در برخی زوایای این بحث،

۱. همان، ص ۹۲-۹۵ (با تصرف).

۲. ر.ک: تاریخ غیبت کبرا، سید محمد صدر،

مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳۳.

است و به کسر و فتح «او» خوانده می‌شود؛ «ولی» در لغت عرب، به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر، بدون آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد؛ از اینرو، این واژه در معانی «دوستی»، «یاری»، «پیروی»، «تصدی» امر غیر» و «سرپرستی» استعمال شده که وجه مشترک همه این معانی «قرب معنوی» است.^۱

از میان این معانی، معنای سرپرستی و تصرف در کار دیگری، با آنچه از ولایت فقیه اراده می‌شود، همخوانی بیش‌تری دارد. کسی که عهده‌دار کاری می‌شود، بر آن ولایت یافته و «مولا» و «ولی» آن امر محسوب می‌شود.

بنابراین، کلمه ولایت و هم‌ریشه‌های آن (مانند ولی، تولیت، متولی و والی) دلالت بر معنای سرپرستی، تدبیر و تصرف دارد.

مهم‌ترین مسائل جامعه شیعی است؛ به گونه‌ای که اندیشه سیاسی پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در عصر غیبت کبرا - به‌ویژه دوران معاصر - با آن گره خورده است.

از آنجا که در دوران معاصر بزرگ‌ترین تحول اجتماعی در امت اسلامی به نام انقلاب اسلامی ایران بر این باور سترگ بنا شده، بحث درباره آن، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

از سوی دیگر، یگانه فریاد ظلم‌ستیزی و مقابله با زیاده‌خواهی استکبار جهانی، برخاسته از این تفکر ارجمند و اصل مرقی است که دشمنیهای فراوانی را از طرف ستمگران و استکبار جهانی در پی داشته است. این خود، اهمیت پرداختن به این بحث را دوچندان ساخته است.

جایگاه ولایت فقیه در باورهای

شیعه

«ولایت» واژه‌ای عربی است که از نگاه لغوی، از کلمه «ولی» گرفته شده

۱. نک: العین، خلیل بن احمد، ج ۸، ص ۳۶۵؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۵، ص ۲۰۷، مجمع البحرین، طریحی، ج ۱، ص ۲۵۵.

برقرار کننده عدالت اجتماعی میان مردم باشد. طبق اخبار، او دژ اسلام و وارث پیامبران و جانشین پیامبر خدا ﷺ و همچون پیامبران بنی اسرائیل بوده، بهترین خلق خدا پس از امامان علیهم السلام است. مجاری امور، احکام و دستورها، به دست او بوده و حاکم بر زمامداران است.^۱

مسئله «ولایت فقیه» ریشه کلامی دارد؛ ولی جنبه فقهی آن سبب شده است فقیهان از روز نخست، در ابواب گوناگون فقهی از آن بحث کنند و موضوع «ولایت فقیه» را در هر یک از مسایل مربوط روشن سازند. در باب جهاد، تقسیم غنایم، خمس، گرفتن و توزیع زکات، سرپرستی انفال و نیز اموال غایبان و قاصران و باب امر به معروف و نهی از منکر، باب حدود و قصاص، و تعزیرات و مطلق اجزای احکام انتظامی اسلام، فقها از مسئله

جامعه بشری از آن جهت که از افراد با منافع، علاقه‌ها و سلیقه‌های متعارض تشکیل شده است، به طور ضروری نیازمند حکومت است؛ زیرا

نبود حکومت، سبب هرج و مرج و بی‌نظمی خواهد شد

واژه «فقیه» در لغت، به معنای کسی است که فهمی عمیق و دقیق دارد و از ریشه «فقه» گرفته شده که به معنای غلبه علم، فهم و ادراک درباره چیزی است. در اصطلاح، فقیه کسی است که بتواند احکام شرعی را از آیات قرآن و سخنان معصومان علیهم السلام استنباط و استخراج کند.

ولی فقیه

در اصطلاح، «ولی فقیه» کسی است که عالم به سیاستهای دینی و

۱. رک: رسائل، امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۹۲ -

یا ولایت بر سفیه و مجنون، ولایت اولیای مقتول - ولی دم - و ولایت میّت، نمونه‌هایی از این قسم ولایت است.^۲

از جمله آیات زیر را می‌توان ناظر بر قسم دوم دانست:

«وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِرِوَيْهِ سُلْطٰناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ»؛^۳ «و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم؛ پس [او] نباید در قتل، زیاده‌روی کند.»

و نیز این آیه:

«فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُجِلَّهُ هُوَ فَلْيُجِلِّهِ وَبِهِ بِالْقَدْلِ»؛^۴ «پس اگر کسی که حق بر ذمه او است، سفیه یا ناتوان است یا خود نمی‌تواند املا کند، پس ولی او باید با [رعایت] عدالت، املا نماید.»

«ولایت فقیه» و گستره آن بحث کرده‌اند.^۱

اقسام ولایت

در یک تقسیم بندی کلی، دو نوع ولایت تصور می‌شود:

قسم نخست: ولایت، از نوع سرپرستی و اداره امور مؤمنان؛ همان ولایتی که با نصب خداوند، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم طَهُرْتُمْ و در عصر غیبت، فقیه عادل از آن برخوردارند.

قسم دوم: ولایت، ناظر به تصدّی امور کسانی است که به سبب کوتاهی در فهم و شعور یا ناتوانی عملی از انجام کارهای خویش و یا عدم حضور، نمی‌توانند حق خود را به طور کامل به دست آورند و لازم است که ولی از طرف آنان و به صلاحدید خودش به سرپرستی و اداره امور این افراد اقدام کند. ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر و

۲. حکومت اسلامی، احمد واعظی، ص ۱۱۸.

۳. اسراء / ۳۳.

۴. بقره / ۲۸۲.

۱. ولایت فقیه، محمدهادی معرفت، موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید، مقدمه.

غفلت از تفاوت اساسی میان این دو قسم ولایت و یکسان پنداشتن آن دو، منشأ خطایی شده است که برخی مخالفان ولایت فقیه بدان دچار شده و پنداشته‌اند ولایت فقیه، از سنخ ولایت بر محجوران و قاصران است و معنای ولایت فقیه، آن است که مردم همچون مجانین و کودکان و سفیهان، محجور و نیازمند قیّمند، و ولی فقیه، قیم مردم است؛ پس ولایت فقیه، مستلزم نوعی تحقیر و اهانت به مردم و رشد آنان است.^۱

اساساً اضافه شدن ولایت به وصف عنوانی «فقیه» محدودیت آن را در چارچوب فقه می‌رساند. در واقع، فقه او است که حکومت می‌کند، نه شخص او؛ پس هیچ‌گونه قاهریت و حاکمیت اراده شخصی در کار نیست.

از همین‌جا، مسئولیت مقام رهبری در اسلام، در پیشگاه خدا و مردم روشن می‌شود. او در پیشگاه خدا مسئول است تا احکام را کاملاً اجرا نماید و مقابل مردم مسئول است، تا مصالح همگانی را به بهترین شکل ممکن تأمین نماید و عدالت اجتماعی را در تمام زمینه‌ها و به صورت گسترده و بدون تبعیض اجرا کند و هرگز در این مسئولیت کوتاه نیاید.^۲ اینجا است که بحث حکومت اسلامی به رهبری فقیه عادل پیش می‌آید.

ادله ولایت فقیه
ادله نقلی

پس از پایان دوران «غیبت صغرا» و نیابت خاص و با آغاز «غیبت کبرا» هدایت شیعیان با عنوان «نیابت عام» از طرف حضرت مهدی علیه السلام شکل گرفت؛ به این صورت که امام، ضابطه‌ای کلی و

۲. ولایت فقیه، محمدعابدی معرفت، ص ۱۰ و

بر شما هستند و من حجت خدای بر
آنانم.»

این روایت، از روشن‌ترین
روایات در بیان ولایت عام است.
بیش‌تر افرادی که به این روایت
تمسک کرده‌اند، اغلب به فقرهٔ دوم
آن (فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ
عَلَيْهِمْ)، توجه داشته‌اند.

۲. امام عسکری علیه السلام از پدر
بزرگوارش نقل کرده است که فرمود:
«لَوْلَا مَنْ يُبْقِي بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ مِنْ
الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالذَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالذَّائِبِينَ
عَنْ دِينِهِ بِحُجَّتِ اللَّهِ وَالْمُنْتَقِذِينَ لِضَعْفَاءِ عِبَادِ
اللَّهِ مِنْ شَيْكَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدِّتِهِ وَمِنْ فَخَاخِ
التَّوَّاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا أُرْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ؛
وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يَمْسِكُونَ أَمَّةَ قُلُوبٍ ضَعْفَاءِ
الشَّيْعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبِ السَّقِينَةِ سُكَّانَهَا
أَوْلَيْتَكَ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛^۱ اگر
نبود دانشمندانی که پس از غیبت قائم
شما، به سوی او دعوت می‌کنند و به

صفات و مشخصاتی عام به دست
داد که در هر عصر، فرد شاخصی که
آن ضابطه - از هر جهت و در همهٔ
ایعاد - بر او صدق کند، نایب امام
شناخته شود و به نیابت از او در امر
دین و دنیا، سرپرست جامعه باشد،
سخنش سخن امام و اطاعتش واجب
و مخالفتش حرام خواهد بود.

در این باره روایاتی چند نقل
شده است؛ از جمله:

۱. اسحاق بن یعقوب، درباره
تکلیف شیعیان در غیبت کبرا از امام
مهدی علیه السلام پرسید و توقیع ذیل در
پاسخ او صادر گردید:
«...وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَقِيعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا
إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا
حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛^۱ ... و اما در پیشامدهایی
که [برای شما] رخ می‌دهد، باید به
راویان اخبار ما (دانشمندان علوم
دینی) رجوع کنید؛ ایشان حجت من

۲. الاحتجاج، طبرسی، مرتضی، ج ۱، ص ۱۸ و
ج ۲، ص ۴۵۵؛ منتخب الاثر، صافی گلیایگانی،
موسسه السیّدة المعصومة علیها السلام، ص ۲۲۳.

۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷؛
کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، دارالکتب
الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۲.

مسلط باشند و دین خود را حفظ کنند و با هوای نفس خود مخالفت ورزند و امر خدا را اطاعت کنند، بر همگان واجب است از او تقلید نمایند.»

۴. مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی روایتی را که به «مقبوله» عمر بن حنظله معروف است، از امام صادق علیه السلام به مضمون ذیل نقل کرده‌اند:

«...مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...؟... هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما صاحب نظر باشد و احکام ما را بداند، باید به حکم بودن او رضایت دهند که من او را بر شما حاکم قرار دادم...»

به راستی همین نایبان عام حضرت مهدی علیه السلام هستند که در طول غیبت کبرا، دین مقدس اسلام را از انحراف

سوی او رهنمون می‌شوند و با دلایل الهی از دین او دفاع می‌کنند و پندگاران ناتوان خدا را از دامهای شیطان و مریدهای شیطانی و از دامهای دشمنان ائمه نجات می‌دهند، احدی باقی نمی‌ماند، جز اینکه از دین خدا مرتد می‌شود؛ ولی این دانشمندان، زمام دل ضعفای شیعه را به دست می‌گیرند؛ همان‌گونه که ناخدا، زمام کشتی را به دست می‌گیرد [و سرنشینهای کشتی را از خطر مرگ حفظ می‌کند]. اینها نزد خدای تبارک و تعالی برترین هستند.»

۳. امام حسن عسکری علیه السلام درباره فقیهان راستین، ویژگیهای آنها و مسئولیت جامعه در برابر آنها، فرموده است:

«...وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْقَهَّامِ صَاتِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَتَلَدُّوهُ...»^۱ و اما هر یک از فقیهان که بر نفس خود

۲. الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰؛

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶.

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل

البيت علیهم السلام، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۳۳۴۰۱.

حفظ نموده، مسائل مورد نیاز را برای مسلمانان بیان کرده‌اند و دل‌های شیعیان را بر اساس باورهای درست، استوار ساخته‌اند. موفقیت‌های شیعه، با مجاهدت و تلاش خستگی‌ناپذیر و رهبری محدثان و فقیهان شیعه - از اواخر غیبت صغرا تا به امروز - بوده و حیات و شادابی و پویایی تشیع را تضمین نموده است.

یکی از دانشوران معاصر، دربارهٔ چگونگی «نیابت عام» و بروز اندیشهٔ «ولایت فقیه» چنین نوشته است:

«شیعیان، تا زمانی که امیدی به تشکیل حکومت نداشتند، به طور ارتکازی و با الهام‌گرفتن از امثال روایات "عمر بن حنظله" و "ابو خدیجه" و "توقیع صادره از ناحیه مقدسه"، نیازهای روزمرهٔ خود را با رجوع به فقهای بلاد برطرف می‌کردند و در واقع، فقهای واجد شرایط را «نواب عام حضرت مهدی علیه السلام» می‌شمردند (در برابر «نواب خاص» در زمان غیبت صغرا)؛ ولی از هنگامی که بعضی از حکام شیعه اقتداری یافتند، مسئلهٔ «ولایت

فقیه» در زمان غیبت کبرا به صورت جدی‌تری مطرح شد و با گسترش این مباحث در میان توده‌ها، حکام و سلاطین شیعه برای مشروع جلوه دادن حکومتشان، کوشیدند موافقت فقهای بزرگ را به دست آورند و حتی گاهی رسماً از آنان اجازه می‌گرفتند و متقابلاً فقها هم این فرصتها را برای نشر معارف اسلامی و تسرویج مذهب تشیع مفتنم می‌شمردند؛ ولی ظاهراً در هیچ عصری، هیچ سلطانی حاضر به تحویل دادن قدرت به فقیه واجد شرایط نبوده؛ چنانکه هیچ فقیهی هم امیدی به دست یافتن به چنین قدرتی نداشته است و در واقع با پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود که عملاً ولایت فقیه به معنای واقعی کلمه تحقق یافت و نیاز به بررسیهای دقیق دربارهٔ مبانی و فروع آن آشکار گشت.^۱

۱. فصلنامه حکومت اسلامی، محمد تقی مصباح یزدی، ش ۱، مقاله اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها.

ادله عقلی

همان گونه که پیش از این یاد شد، در عصر غیبت، دسترسی به پیشوای معصوم علیه السلام امکان پذیر نیست و تشکیل حکومت هم ضروری است؛ بنابراین باید فردی ولایت و حکومت را بر عهده بگیرد؛ بدین منظور، سه راه پیش رو داریم: یا اینکه «ولایت غیر فقیه» را بپذیریم، یا «ولایت فقیه غیر عادل» را یا «ولایت فقیه عادل» را.

و امیال شیطانی خود نکند. افزون بر آن، نه فقط درباره حکومت اسلامی؛ بلکه درباره هر حکومتی، عقل حکم می‌کند که جاهلان، جاه طلبان و هوسرانان شایستگی زمامداری را ندارند؛ بنابراین فقیهی که به احکام اسلامی و اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خود آگاه بوده و از تقوا، عدالت، تدبیر، مدیریت و کمالات لازم برخوردار باشد، برای حکومت شایسته‌تر از دیگران است.

عقل هر انسان حکم می‌کند «غیر فقیه» و «فقیه غیر عادل» شایسته ولایت و حکومت نیست؛ چرا که اینجا تشکیل حکومت اسلامی مورد بحث است و برای پیاده کردن حکومت اسلامی و اجرای احکام دین، باید فردی زمام این امر را به عهده گیرد که به احکام اسلامی به طور ژرف و اساسی آشنا بوده و شیوه اداره حکومت را هم بداند و در عین حال، پرهیزگار و متعهد باشد، تا امر حکومت را فدای خواسته‌های نفسانی

